نسبت فقه و اخلاق با تأکید بر مبانی امام خمینی (ره)

مصطفی بروجردی، استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران، شناسه ORCID: 0009-0002-5518-986X [https://orcid.org/] ، ایمیل m.boroujerdi@sir.ac.ir

محمد مهریار (نویسنده مسئول)، استادیار گروه حقوق دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، شناسه ORCID: 0009-0000-4700-0241 [https://orcid.org/] ، ایمیل: **m.mehryar@urd.ac.ir**

چکیده:

نسبت فقه و اخلاق از مسائل بنیادین فلسفه فقه و کلام جدید اسلامی است، به‌ویژه هنگام ناسازگاری حکم فقهی با داوری اخلاقی یا پیامدهای انسانی و اجتماعی آن. مسئله اصلی پژوهش آن است که در صورت وجود تعارض یا ناسازگاری میان یک فهم فقهی و یک داوری اخلاقی معتبر، این دو نوع معرفت چه نسبتی با یکدیگر دارند و معرفت اخلاقی، با حفظ تمایز خود از حجیت شرعی، چه نقشی می‌تواند در فرآیند فهم و ارزیابی استنباط فقهی ایفا کند؟ پژوهش با رویکردی تحلیلی ـ انتقادی و در سطح تحقیق بنیادی، چهار الگوی تحلیلی متمایز را بازسازی و مبانی معرفت‌شناختی آنها را تحلیل می‌کند: یگانگی، وابستگی اخلاق به شریعت (در دو تقریر اشعری و امامی)، تقدم اخلاق و هم‌عرضی معرفتی. یافته‌ها نشان می‌دهد الگوهای مبتنی بر تقدم فقه، با محدود کردن نقش داوری اخلاقی و پیامدهای احکام، دامنه عناصر مؤثر در تحصیل حجت را محدود می‌کنند و داوری اخلاقی را عمدتاً به مرحله پس از استنباط وامی‌گذارند؛ در مقابل، الگوی تقدم اخلاق امکان ارزیابی و ابطال فتاوا بر پایه ارزش‌های اخلاقی را فراهم می‌کند. پژوهش از الگوی هم‌عرضی معرفتی دفاع می‌کند که در آن، فقه و اخلاق به‌عنوان دو نظام هنجاری متمایز، در فرآیند اجتهاد به‌صورت روشمند تعامل می‌کنند. بر این اساس، پیامدهای حکم در کنار ادله شرعی، موضوع، ملاک و غایت تشریع، در ارزیابی فهم فقهی مؤثرند. تحلیل روش اجتهادی امام خمینی، به‌ویژه در نقد حیل ربا، مؤید این امکان است؛ زیرا وی آثار واقعی حکم را در فهم نسبت میان حکم، ملاک و غایت تشریع دخیل می‌داند.

واژگان کلیدی: فقه و اخلاق، هم‌عرضی معرفتی، تعامل معرفتی، تحصیل حجت، استقلال اخلاق.

مقدمه

نسبت فقه و اخلاق از مسائل بنیادی در فلسفه فقه، کلام اسلامی و معرفت‌شناسی دین است؛ زیرا هر دو حوزه، به نحوی با تنظیم رفتار اختیاری انسان و تعیین بایدها و نبایدهای ناظر به کنش انسانی ارتباط دارند، اما از حیث موضوع، مبانی اعتبار، منشأ الزام و شیوه توجیه گزاره‌های هنجاری، یکسان نیستند. فقه در سنت اسلامی دانشی است که با تکیه بر ادله تفصیلی درصدد کشف و تبیین احکام شرعی افعال مکلفان است و اعتبار احکام آن در چارچوب حجیت ادله و منابع معتبر شرعی سنجیده می‌شود (شهید اول، ۱٤۱۹ق: ٤۰/۱). در مقابل، اخلاق هنجاری به تبیین معیارهای خیر و شر، حسن و قبح، فضیلت و رذیلت و بایدها و نبایدهای اخلاقی می‌پردازد و پرسش از ارزش اخلاقی افعال را صرفاً به انطباق آنها با قواعد فقهی یا حقوقی فرو نمی‌کاهد (شیروانی، ۱۳۸٦: ۱۲). ازاین‌رو، اشتراک بخشی از قلمرو عملی فقه و اخلاق، در کنار تفاوت مبانی اعتبار آنها، مسئله نسبت این دو حوزه را به یکی از مسائل مهم در اندیشه اسلامی تبدیل کرده است.

با وجود این، طرح مسئله نسبت فقه و اخلاق بدون تفکیک سطوح مختلف این نسبت، می‌تواند به خلط چند پرسش متفاوت بینجامد. نخست، این پرسش مطرح است که آیا ارزش‌ها و گزاره‌های اخلاقی، مستقل از شریعت و اوامر و نواهی شارع، از واقعیت و اعتبار معرفتی برخوردارند یا خیر. این پرسش ناظر به استقلال یا عدم استقلال معرفت اخلاقی از شریعت است. در سطحی دیگر، حتی با پذیرش استقلال معرفتی اخلاق، این پرسش مطرح می‌شود که آیا داوری اخلاقی مستقل می‌تواند در فرآیند فهم نص، تشخیص موضوع، کشف ملاک و ارزیابی استنباط فقهی نقش ایفا کند یا آنکه در قلمرو استنباط حکم شرعی، تنها ادله‌ای که واجد حجیت شرعی‌اند می‌توانند منشأ اعتبار قرار گیرند. بنابراین، محل نزاع پژوهش حاضر نه اصل وجود داوری اخلاقی و نه صرفاً تقدم زمانی یا منطقی یکی از دو حوزه، بلکه نسبت معرفت اخلاقی با شریعت و جایگاه داوری اخلاقی در فرآیند تحصیل حجت برای حکم شرعی است.

اهمیت این تفکیک از آن جهت است که پذیرش استقلال معرفتی اخلاق، لزوماً به معنای پذیرش تقدم اخلاق بر فقه یا امکان ابطال هر حکم فقهی به استناد یک داوری اخلاقی نیست؛ همان‌گونه که پذیرش مرجعیت شریعت در مقام استنباط نیز لزوماً به معنای انکار هرگونه اعتبار مستقل برای ادراکات اخلاقی نیست. ازاین‌رو، مسئله اصلی پژوهش آن است که در صورت وجود تعارض یا ناسازگاری میان یک فهم فقهی و یک داوری اخلاقی معتبر، این دو نوع معرفت چه نسبتی با یکدیگر دارند و داوری اخلاقی، با حفظ تمایز خود از حجیت شرعی، چه نقشی می‌تواند در فرآیند فهم و ارزیابی استنباط فقهی ایفا کند. در این چارچوب، مفاهیمی مانند حسن و قبح عقلی،

استقلال اخلاق، حجیت عقل و مرجعیت شریعت تنها به میزانی بررسی می‌شوند که برای تبیین این نسبت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ضرورت داشته باشند.

این مسئله در مباحث معاصر اهمیت بیشتری یافته است؛ زیرا بسیاری از مسائل جدید در حوزه‌های حقوق بشر، کرامت انسانی، آزادی‌های مدنی، اخلاق پزشکی، فقه سیاسی و نسبت دین و قدرت، علاوه بر پرسش‌های درون‌فقهی، با داوری‌های اخلاقی نیز پیوند دارند. در چنین مواردی، صرف تعیین قلمرو فقه و اخلاق برای حل مسئله کافی نیست؛ بلکه باید روشن شود که داوری اخلاقی با چه درجه‌ای از اعتبار معرفتی می‌تواند در فرآیند فهم موضوع، تفسیر ادله و ارزیابی نتایج استنباط دخالت کند. بنابراین، بررسی نسبت فقه و اخلاق می‌تواند به روشن‌تر شدن حدود نقش عقل، معیار اعتبار ادله و ظرفیت‌های روش اجتهاد در مواجهه با مسائل پیچیده هنجاری کمک کند.

پیشینه و خلأ پژوهش

در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی درباره نسبت فقه و اخلاق انجام شده است. بخشی مانند مقاله «رابطه فقه و اخلاق» بر تفاوت موضوع، غایت و قلمرو این دو حوزه متمرکز شده‌اند (سنجابی و شکربیگی، ۱۳۹۷)؛ دسته‌ای مبانی کلامی رابطه آن دو را با تکیه بر حسن و قبح عقلی و مرجعیت شریعت بررسی کرده‌اند (سوزنچی، ۱۳۹۹)؛ و برخی مانند مقاله «فقه اخلاق‌مدار؛ نسبت و مناسبات فقه و اخلاق» نیز بر تعامل فقه و اخلاق تأکید کرده‌اند (علی‌تبار، ۱۴۰۲). در میان پژوهش‌های معاصر، مقاله «دور الاجتهاد الأخلاقی فی استنباط الشریعة» حب‌الله (۲۰۲۵) سه شکل نسبت عقل و نقل را تفکیک می‌کند و در تعارض ظن عقلی و نقلی، قوت معرفت‌شناختی دلیل را ملاک ترجیح می‌داند؛ اما تحلیل او در سطح مقایسه دو رویکرد کلان باقی می‌ماند. همچنین مقاله «نقش ملاحظات اخلاقی در استدلال فقهی» (فنائی، ۱۴۰۴) نیز نقش ابطال‌گرانه ملاحظات اخلاقی در استدلال فقهی را نشان می‌دهد، ولی به بازسازی نظام‌مند الگوهای رقیب و نسبت آن با روش‌شناسی اجتهاد نمی‌پردازد.

همچنین مقاله «بررسی نقش اخلاق در فقه و حقوق با رویکردی بر نظریات حضرت امام خمینی (س)» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵) و «جایگاه عدالت و اخلاق در فقه و حقوق اسلامی با رویکردی بر آرای امام خمینی (س)» (موسوی بجنوردی و کبیر تکمیلی‌نژاد، ۱۳۹۰). این دو اثر با تکیه بر آرای امام خمینی، تأثیر اخلاق بر فقه و جایگاه عدالت و اخلاق در فقه و حقوق اسلامی را با ذکر مصادیق و قواعدی چون لاضرر، نفی عسر و حرج، تسلط، درء، قبح عقاب بلابیان و اکراه نشان می‌دهند. بااین‌حال، جهت‌گیری آنها عمدتاً توصیفی و مصداق‌محور

است و به تحلیل معرفت‌شناختی نسبت فقه و اخلاق، الگوهای رقیب، معیار اعتبار ادله هنجاری و نقش داوری اخلاقی در فرآیند تحصیل حجت نمی‌پردازند.

خلأ اصلی ادبیات موجود آن است که مرز استقلال معرفتی اخلاق از شریعت با نقش آن در استنباط فقهی به‌روشنی تفکیک نشده و دیدگاه‌های تعاملی نیز غالباً در سطح توصیه به توجه هم‌زمان باقی مانده‌اند. پژوهش حاضر با بازسازی چهار الگوی یگانگی، وابستگی اخلاق به شریعت (اشعری و امامی)، تقدم اخلاق و هم‌عرضی معرفتی، مبانی معرفت‌شناختی آنها را تحلیل می‌کند و از هم‌عرضی معرفتی دفاع می‌کند. در این چارچوب، تحلیل امام خمینی در نقد حیل ربا که آثار واقعی فعل را در فهم ملاک و غایت تشریع مؤثر می‌داند، شاهدی برای امکان تعامل روشمند اخلاق و فقه در فرآیند تحصیل حجت است. تمایز اصلی مقاله نیز پیوند همین الگو با دوگانه تحلیلی اجتهاد وظیفه‌گرا و نتیجه‌گرا و تبیین نقش قرینه‌ای اخلاق در فهم موضوع، ملاک و پیامد حکم، بدون تبدیل آن به منبع مستقل تشریع است.

۱. تفکیک مفهومی فقه، شریعت و اخلاق

پیش از بررسی نسبت فقه و اخلاق، باید میان شریعت، فقه و اخلاق تمایز گذاشت؛ زیرا بخشی از اختلاف‌نظرها در این حوزه از خلط شریعت به‌عنوان مجموعه احکام و تعالیم دینی با فقه به‌عنوان دانش فهم و استنباط این احکام ناشی می‌شود. شریعت مجموعه احکام و قوانینی است که از سوی خداوند وضع شده است؛ درحالی‌که تشریع به فرایند وضع حکم و شریعت به خود احکام اشاره دارد. ازاین‌رو، اجتهاد به معنای جعل حکم نیست، بلکه فرایند استنباط آن از ادله است و فقیه، شارع و قانون‌گذار محسوب نمی‌شود (کاشف‌الغطاء، بیتا، ص. ۷۱).

فقه در اصطلاح، علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی آنهاست (سیوری، ۱٤۰۳ق، ص. ۵) و در شمار علوم ناظر به شناخت شریعت، در کنار تفسیر و حدیث، قرار می‌گیرد (شهید ثانی، ۱٤۱٦ق، ص. ۳۵۹). این مفهوم در کاربرد تاریخی، از معنای عام فهم و دانستن به علم شریعت و سپس، در معنایی خاص‌تر، به علم فروع تحول یافته است (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص. ۳۰۹). در برخی متون نیز فقه معنایی گسترده‌تر داشته و فهم ابعاد مختلف دین را دربرمی‌گرفته است (حسینی طهرانی، ۱٤۱۸ق، ج ۳، ص. ۳۰٤؛ نیشابوری، ۱٤۰٦ق، ج ۱، ص. ۲۳). همچنین تمایز میان علم ظاهر و باطن و اعمال جوارح و قلوب، گستردگی قلمرو معرفت دینی را نشان می‌دهد؛ هرچند این پیوند تاریخی به معنای یگانگی مفهومی فقه و اخلاق نیست (غزالی، ۱٤۱۷ق، ج ۱، ص. ۵؛ فیض کاشانی، ۱٤۲۱ق، ج ۱، ص. ٤۰).

اخلاق در این پژوهش، حوزه معرفتی و هنجاریِ ناظر به شناخت و ارزیابی حسن و قبح افعال، ارزش‌ها، فضایل و رذایل و معیارهای باید و نباید اخلاقی است. بنابراین، با وجود هم‌پوشانی اخلاق و شریعت، همچنان این پرسش مطرح است که ارزش‌های اخلاقی از چه منشأیی اعتبار می‌یابند، آیا عقل مستقلاً قادر به شناخت حسن و قبح است و معرفت اخلاقی چه نقشی در فهم و استنباط حکم شرعی دارد.

بر این اساس، شریعت مجموعه احکام و تعالیم دینی، فقه دانش فهم و استنباط احکام شرعی و اخلاق حوزه شناخت و داوری هنجاری درباره ارزش‌ها و حسن و قبح است. مسئله اصلی پژوهش، بررسی میزان استقلال اخلاق از شریعت و فقه، از حیث منشأ ارزش‌ها، امکان شناخت و کارکرد معرفتی، و تبیین نقش معرفت اخلاقی در فرایند فهم و استنباط احکام شرعی است.

۱. دیدگاه‌های رقیب درباره نسبت اخلاق و شریعت

۱،۱. وابستگی اخلاق به شریعت

در یک تقریر کلی، اخلاق در نسبت با شریعت وابسته تلقی می‌شود؛ به این معنا که شریعت مرجع نهایی تعیین هنجار الزام‌آور دینی است و داوری اخلاقی، دست‌کم در مقام تعیین وظیفه شرعی، نمی‌تواند مستقلاً در برابر آن قرار گیرد. این دیدگاه، با وجود اشتراک در حفظ مرجعیت شریعت، تقریرهای متفاوتی دارد. یک صورت حداکثری از آن، به یگانگی فقه و اخلاق نزدیک می‌شود؛ صورت دیگر، یعنی تقریر اشعری، وابستگی ارزش اخلاقی به امر و نهی شارع را در سطح مبنایی و کلامی تبیین می‌کند؛ و در تقریر امامی، با پذیرش حسن و قبح عقلی، میان استقلال معرفتی اخلاق و مرجعیت شریعت در مقام تشریع تفکیک می‌شود.

۱.۱.۱. یگانگی فقه و اخلاق

یگانگی فقه و اخلاق، در قوی‌ترین صورت خود، بر این پیش‌فرض استوار است که هنجارهای دینی و اخلاقی در یک منظومه هنجاری واحد قرار دارند و شریعت، قلمرو الزام‌های دینی و اخلاقی را به‌صورت توأمان تعیین می‌کند. در این برداشت، اخلاق حوزه‌ای مستقل در برابر شریعت نیست؛ بلکه آنچه از حیث دینی و هنجاری برای مکلف الزام‌آور است، در نهایت در منظومه احکام و تعالیم شرعی جای می‌گیرد.

زمینه چنین برداشتی را می‌توان در تلقی موسع از قلمرو دین و شریعت مشاهده کرد. بر اساس این تلقی، شریعت مجموعه‌ای از تعالیم و احکام الهی است که ابعاد مختلف حیات انسانی، از مناسبات عبادی و حقوقی تا تربیت اخلاقی و تهذیب نفس، را دربرمی‌گیرد. در این چارچوب، ارزش‌هایی مانند عدالت، امانتداری، ایثار، حلم، عفو و زهد می‌توانند در ساختار تعالیم دینی جای گیرند و مورد

تأکید شریعت قرار داشته باشند. برای نمونه، عدالت ممکن است از حیث اخلاقی فضیلتی انسانی و از حیث فقهی مبنای حکم یا معیار ارزیابی برخی رفتارها باشد؛ همچنین ایثار، حلم و عفو، افزون بر جنبه رفتاری، با انگیزه و ملکات نفسانی و کمال شخصیت اخلاقی ارتباط دارند.به تعبیر دیگر، همه آنچه در نظام حقوقی اسلام گنجانده شده است، می‌تواند در قلمرو اخلاق نیز قرار گیرد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص.٦٤). این موارد نشان می‌دهد که بسیاری از هنجارهای اخلاقی می‌توانند در قالب احکام و ارزش‌های مورد تأیید شریعت ظاهر شوند.

بنابراین، یگانگی در این پژوهش باید به‌عنوان صورت حداکثریِ وابستگی اخلاق به شریعت فهم شود، نه به معنای آنکه هر گزاره اخلاقی از حیث موضوع، روش و غایت عیناً یک گزاره فقهی است. ادعای اصلی این تقریر آن است که اخلاق، در مقام تعیین هنجار الزام‌آور دینی، نظامی مستقل و رقیب برای شریعت تشکیل نمی‌دهد. ازاین‌رو، حتی اگر میان یک داوری اخلاقی و حکم فقهی ظاهراً تعارضی مشاهده شود، صرف استناد به ارزش اخلاقی نمی‌تواند به‌خودی‌خود حکم شرعی را از اعتبار ساقط کند.

۱.۱.۲. تقریر اشعری

تقریر اشعری از وابستگی اخلاق به شریعت، برخلاف یگانگی که عمدتاً به نسبت قلمرو فقه و اخلاق مربوط است، در سطح مبانی کلامی و معرفت‌شناختی به مسئله حسن و قبح می‌پردازد. بر اساس این دیدگاه، افعال پیش از تعلق امر و نهی الهی، واجد حسن و قبح شرعیِ مستقل و الزام‌آور نیستند و ارزش هنجاری آنها در نسبت با اراده تشریعی خداوند تعیین می‌شود. ازاین‌رو، در بیان مشهور این دیدگاه آمده است: «ما حسّنه الشرع فهو حسن و ما قبّحه فهو قبیح» (تفتازانی، ۱٤۰۹ق، ج ٤، ص.۲۸۲).

این موضع در برابر دیدگاه معتزله و امامیه قرار می‌گیرد که برای عقل توانایی ادراک حسن و قبح برخی افعال را قائل‌اند (قاضی عبدالجبار، ۱۹۹٦، ص.۳۲٦؛ علامه حلی، ۱٤۳۰ق، ص.٤۲۱). در تقریر اشعری، عقل ممکن است برخی تناسب‌ها و ناسازگاری‌های افعال را با اغراض و تمایلات انسانی دریابد، اما این ادراک لزوماً به معنای کشف حسن و قبح هنجاری و استحقاق مدح و ذم یا ثواب و عقاب نیست؛ زیرا اعتبار الزام‌آور این اوصاف در نسبت با حکم شارع معنا پیدا می‌کند (غزالی، ۱٤۱۳ق، ج ۱، ص.٦۱).

یکی از مبانی این دیدگاه، محدودیت عقل انسانی و اختلاف انسان‌ها در تشخیص خیر و شر است. تکثر داوری‌های انسانی و اختلاف جوامع در فهم ارزش‌هایی مانند عدالت و ظلم می‌تواند مؤیدی

بر این تلقی باشد که عقل به‌تنهایی قادر به ارائه معیار نهایی و الزام‌آور اخلاقی نیست و برای تعیین تکلیف دینی به هدایت شارع نیاز دارد (شهرستانی، ١٤٠٤ق، ج١، ص.١١٥). در همین چارچوب، باقلانی حسن عدالت، صدق و وفای به عهد و قبح ظلم، کذب و خیانت را در نسبت با امر و نهی شارع تحلیل می‌کند (باقلانی، ١٤٠٧ق، ص.١٢٦).

از منظر نسبت فقه و اخلاق، پیامد این مبنا آن است که داوری اخلاقی نمی‌تواند مستقلاً منشأ اعتبار حکم شرعی قرار گیرد. به بیان دیگر، حتی اگر انسان درباره حسن یا قبح عملی داوری کند، این داوری تا زمانی که در چارچوب مبانی معتبر شریعت قرار نگیرد، نمی‌تواند معیار مستقلی برای تعیین حکم شرعی باشد. بنابراین، تقدم شریعت در این تقریر تنها به مقام تعیین وظیفه عملی محدود نیست، بلکه به مبنای اعتبار ارزش هنجاری نیز بازمی‌گردد.

البته این دیدگاه با پرسش‌هایی مواجه است؛ از جمله اینکه اگر حسن و قبح به‌طور کامل تابع امر شارع باشد، جایگاه داوری اخلاقی در مقدمات عقلانی اثبات نبوت، ضرورت بعثت و شناخت صفات الهی چگونه تبیین می‌شود و آیا نفی استقلال اخلاقی، امکان ارزیابی عقلانی برخی مقدمات پذیرش شریعت را محدود نمی‌کند؟ طرح این پرسش‌ها در اینجا به معنای داوری نهایی درباره تقریر اشعری نیست، بلکه نشان دادن محل دقیق اختلاف آن با دیدگاه امامیه است؛ اختلافی که در ادامه، در نسبت میان واقعیت اخلاقی، کاشفیت عقل و مرجعیت شریعت در مقام تشریع روشن‌تر می‌شود.

١.١.٣. تقریر امامی و مرجعیت شریعت در تشریع

در سنت کلامی امامیه، برخلاف تقریر اشعری، حسن و قبح برخی افعال اموری واقعی دانسته شده و عقل توانایی ادراک آنها را دارد. عدالت، صدق، وفای به عهد و احسان از جمله افعالی‌اند که عقل می‌تواند حسن آنها را درک کند و در مقابل، ظلم، کذب و خیانت را قبیح بداند (علامه حلی، ١٤٣٠ق، ص. ٤٧٠؛ خواجه نصیرالدین طوسی، ١٤٠٧ق، ص. ١٩٨). از این حیث، اخلاق در این تقریر نمی‌تواند به‌طور کامل به حکم شارع فروکاسته شود.

بااین‌حال، پذیرش حسن و قبح عقلی به معنای پذیرش استقلال اخلاق از شریعت در مقام تشریع نیست. عقل ممکن است بتواند برخی ملاکات و ارزش‌های اخلاقی را درک کند، اما هر داوری اخلاقی الزاماً و به‌طور مستقیم حکم شرعی محسوب نمی‌شود؛ بلکه الزام شرعی در نسبت با جعل، امضا یا حجیت مقرر از سوی شارع معنا می‌یابد (علیان، ٢٠٠٨، ص. ٢٦٠). بنابراین، باید میان واقعیت و کاشفیت ارزش اخلاقی از یک سو و مرجعیت نهایی در تشریع حکم الزام‌آور از سوی دیگر تفکیک کرد.

بر این اساس، اختلاف امامیه و اشاعره را نباید صرفاً در پذیرش یا انکار اخلاق خلاصه کرد؛ بلکه تفاوت اساسی در این است که امامیه برای عقل، درک مستقل برخی ارزش‌های اخلاقی را می‌پذیرد، اما این استقلال معرفتی را مساوی با استقلال تشریعی نمی‌داند. عقل می‌تواند در شناخت ملاکات و کشف اراده تشریعی شارع نقش داشته باشد، ولی از این امر نمی‌توان نتیجه گرفت که هر داوری اخلاقی، به‌تنهایی، حکم شرعی الزام‌آور ایجاد می‌کند (علیان، ۲۰۰۸، ص. ۲٦۰).

این محدودیت، به محدودیت کاشفیت عقل در تشخیص همه مصالح و مفاسد نیز مربوط می‌شود. عقل ممکن است کلیات اخلاقی را دریابد، اما تشخیص مصادیق پیچیده و سنجش هم‌زمان مصالح و مفاسد مختلف همیشه برای آن ممکن نیست. اختلاف عقلاء در تفسیر مفاهیمی چون عدالت، برابری و مصلحت نیز می‌تواند مؤیدی بر این محدودیت معرفتی باشد (عراقی، ۱۳٦۳، ص. ۱۲۸؛ مظفر، ۱۳۷۵، ج۱، ص.۲۳۹).

از سوی دیگر، این تلقی با جامعیت شریعت نیز ارتباط دارد. بر اساس این نگرش، شریعت نظامی جامع برای هدایت انسان در ابعاد مختلف زندگی است و شارع، به دلیل احاطه بر مصالح و مفاسد واقعی، مرجع نهایی در تشریع و هدایت عملی انسان به شمار می‌رود. در این چارچوب، نقش عقل تأسیس نظامی رقیب برای شریعت نیست، بلکه مشارکت در فهم و کشف اراده الهی است؛ ازاین‌رو، استقلال عقل در برخی داوری‌های اخلاقی باید از استقلال آن در تشریع و جعل حکم الزام‌آور تفکیک شود (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص. ٤۳؛ هاشمی شاهرودی، ۱٤۲۳ق، ج۱۳، ص.۱٤).

در نتیجه، حتی با پذیرش استقلال معرفتی نسبی داوری اخلاقی، این استقلال به معنای برخورداری اخلاق از مرجعیت مستقل برای تعیین حکم شرعی نیست. همین نکته را می‌توان در تحلیل «رئیس‌العقلاء» نیز مشاهده کرد. شریعت در این تلقی رقیب عقل نیست؛ بلکه علم شارع به مصالح و مفاسد واقعی، به دلیل احاطه‌ای که بر آنها دارد، بر شناخت محدود انسان مقدم است. ازاین‌رو، صرف وجود یک داوری اخلاقی عقلی نمی‌تواند در برابر حکم معتبر شرعی، بدون بررسی مبانی و اعتبار هر دو، منشأ ترجیح قرار گیرد (آملی، ۱۳۹۵ق، ج ٤، ص.۲۱٤).

در نتیجه، تقریر امامی را باید از هر دو تقریر پیشین متمایز کرد: از یگانگی از آن جهت که فقه و اخلاق را دو حوزه مفهومی و کارکردی یکسان نمی‌داند و از اشعری از آن جهت که برای عقل، توانایی ادراک مستقل برخی حسن و قبح‌های واقعی را می‌پذیرد. بااین‌حال، در مقام تشریع، مرجعیت نهایی شریعت را حفظ می‌کند. بنابراین، در این تقریر، استقلال معرفتی نسبی اخلاق با استقلال تشریعی آن ملازم نیست.

۱،۲. تقدم اخلاق و الگوی ابطال‌پذیری فتاوا

تحولات معاصر در فلسفه اخلاق، فلسفه دین و کلام جدید، زمینه ظهور رویکردی نو در تبیین نسبت فقه و اخلاق را فراهم کرده است که برخلاف الگوهای سنتی، از مرجعیت پیشینی اخلاق آغاز می‌کند. در این رویکرد، اخلاق نه محصول شریعت و نه صرفاً بخشی از منظومه فقهی، بلکه نظامی هنجاری و مستقل تلقی می‌شود که می‌تواند در فهم، ارزیابی و نقد قرائت‌های دینی نقش ایفا کند (فنایی، ۱۳۸۹، ص.۹۵). بر این اساس، نسبت فقه و اخلاق از رابطه تابع و متبوع به رابطه‌ای انتقادی و نظارتی تغییر می‌یابد؛ بدین معنا که اخلاق صرفاً موضوع حکم فقهی نیست، بلکه معیاری برای سنجش اعتبار فهم‌های فقهی نیز به شمار می‌رود.

این چرخش معرفتی متأثر از عوامل متعددی است؛ از جمله احیای عقلانیت اخلاقی در فلسفه معاصر، گسترش گفتمان حقوق بشر و کرامت انسانی، چالش‌های ناشی از برخی قرائت‌های سخت‌گیرانه از شریعت و نیز بازخوانی مقاصد دین در پرتو مفاهیمی چون عدالت، رحمت و کرامت انسان (فنایی، ۱۳۸٤، ص.۱٤۸). در نتیجه، اخلاق از سطح مجموعه‌ای از توصیه‌های فضیلت‌محور فراتر رفته و به اصلی معرفت‌شناختی برای ارزیابی صحت تفسیرهای دینی تبدیل می‌شود.

مبنای نخست این رویکرد، استقلال معرفتی اخلاق از دین است. مطابق این تحلیل، انسان می‌تواند دست‌کم بخشی از ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی را مستقل از متون دینی و از طریق عقل، تجربه انسانی و وجدان اخلاقی شناسایی کند. ازاین‌رو، اخلاق نه در مرحله شناخت و نه در مرحله اعتبار، وابسته به دین نیست. بر همین اساس، اگر فهمی از متون دینی به نتایجی آشکارا ناسازگار با عدالت، کرامت انسانی یا رحمت الهی بینجامد، این ناسازگاری قرینه‌ای بر خطا بودن آن فهم تلقی خواهد شد. در این چارچوب، اخلاق نقشی ابطال‌گرانه در فرآیند اجتهاد پیدا می‌کند؛ بدین معنا که می‌تواند به بازنگری در فهم فقیه از نصوص وادار سازد.

مبنای دوم، تفکیک میان حداقل‌های هنجاریِ لازم برای تنظیم زندگی اجتماعی و حداکثرهای اخلاقیِ ناظر به کمال انسانی است. بر اساس این تلقی، فقه در درجه نخست متکفل تأمین نظم اجتماعی و تعیین الزامات حقوقی و رفتاری است، در حالی که اخلاق به ساحت فضیلت، تعالی انسانی و مسئولیت درونی تعلق دارد (قابل، ۱۳۸۷، ص.٥٤۷). ازاین‌رو، گسترش قلمرو فقه به تمامی حوزه‌های اخلاقی، به معنای تبدیل عرصه انتخاب اخلاقی به قلمرو الزام حقوقی خواهد بود. حال آنکه فضیلت اخلاقی تنها در شرایط اختیار و انتخاب آزادانه معنا پیدا می‌کند و تبدیل همه فضایل به تکالیف الزام‌آور، اخلاق را به انضباطی حقوقی فرو می‌کاهد (احمدی، ۱۳۸٤، ص.۲٥٤).

مبنای سوم، تفسیر اخلاقی از صفات الهی است. بر اساس این تحلیل، اوصافی چون عدالت، رحمت و حکمت الهی بر مقام تشریع تقدم رتبی دارند و چارچوب اراده تشریعی خداوند را تعیین می‌کنند. بنابراین، همان‌گونه که افعال تکوینی خداوند نمی‌تواند ناقض عدالت و حکمت باشد، اراده تشریعی او نیز نمی‌تواند به نفی اصول بنیادین اخلاق بینجامد.(فنایی، ۱۳۸٤، ص. ۹۵) نتیجه این دیدگاه آن است که شریعت در مقام ثبوت، ذاتاً در چارچوب اخلاق قرار دارد و نمی‌تواند با ارزش‌های بنیادین اخلاقی تعارض واقعی داشته باشد. ازاین‌رو، هرگاه میان یک برداشت فقهی و یک اصل اخلاقی قطعی ناسازگاری مشاهده شود، احتمال خطا در فهم و تفسیر نصوص بیش از احتمال تعارض واقعی میان دین و اخلاق خواهد بود. بدین‌ترتیب، ارزش‌های اخلاقی به معیاری برای ارزیابی و حتی ابطال برخی قرائت‌های فقهی تبدیل می‌شوند.

این رویکرد علاوه بر مبانی نظری، از حیث عملی نیز بر محدودیت‌های مرجعیت انحصاری فقه تأکید می‌کند. داوری‌های فقهی همواره حاصل فهم و تفسیر فقیه از متون دینی‌اند و ازاین‌رو از خطا و تأثیرپذیری از شرایط تاریخی و اجتماعی مصون نیستند. اگر اعتبار اخلاق به طور کامل به این فهم‌های بشری وابسته شود، امکان نقد اخلاقی قرائت‌های دینی از میان خواهد رفت و هر برداشت فقهی، صرفاً به دلیل انتساب به شریعت، مصون از ارزیابی انتقادی خواهد شد.

برآیند این مجموعه استدلال‌ها آن است که اخلاق نسبت به فقه دارای تقدم معرفتی است. مقصود از این تقدم آن نیست که اخلاق جایگزین شریعت شود یا محتوای دین را تعیین کند، بلکه مراد آن است که ارزش‌های بنیادین اخلاقی چارچوب فهم دین را مشخص می‌کنند و در مقام تفسیر، نقش معیار سنجش و ارزیابی را بر عهده دارند. ازاین‌رو، فتاوا و استنباط‌های فقهی از نوعی ابطال‌پذیری اخلاقی برخوردارند؛ بدین معنا که هرگاه نتیجه یک استنباط با اصول قطعی اخلاقی ناسازگار باشد، فقیه موظف است در مقدمات فهم خود، دلالت ادله یا حتی در برداشت رایج از حکم بازنگری کند.

۲. الگوی هم‌عرضی؛ استقلال نسبی اخلاق و تعامل معرفتی در فهم شریعت

پس از بررسی دیدگاه‌هایی که نسبت اخلاق و شریعت را بر اساس نوعی وابستگی اخلاق به شریعت صورت‌بندی می‌کنند و نیز دیدگاه‌هایی که برای اخلاق استقلال معرفتی و هنجاری قائل‌اند، می‌توان از تقریری سخن گفت که می‌کوشد میان استقلال اخلاق و مرجعیت شریعت جمع کند. این دیدگاه را می‌توان الگوی هم‌عرضی معرفتی اخلاق و فقه نامید؛ با این توضیح که مقصود از هم‌عرضی در اینجا تساوی شأن فقه و اخلاق به‌عنوان دو نظام مستقل و همسان نیست، بلکه ناظر به هم‌سطح بودن برخی ادله اخلاقی و فقهی در مقام ارزیابی معرفت‌شناختی است. بر اساس این تقریر، اخلاق نه به‌طور کامل در

شریعت مستحیل می‌شود و نه در مقام تشریع جایگزینی برای شریعت به شمار می‌آید؛ بلکه می‌تواند واجد واقعیت و کاشفیت مستقل باشد و در عین حال، در فرایند فهم و استنباط احکام شرعی با دانش فقه وارد تعامل شود.

از این منظر، محل نزاع اصلی، تقدم ذاتی فقه بر اخلاق یا تقدم اخلاق بر فقه نیست؛ بلکه مسئله این است که آیا اخلاق از حیث معرفتی و هنجاری وابسته به شریعت است یا می‌تواند بخشی از اعتبار خود را مستقل از آن به دست آورد و در صورت وجود چنین استقلالی، این معرفت اخلاقی چه جایگاهی در فرایند فهم و استنباط شریعت خواهد داشت؟ الگوی هم‌عرضی در پاسخ، از یک سو استقلال معرفتی نسبی اخلاق را می‌پذیرد و از سوی دیگر، آن را به معنای استقلال از شریعت در مقام تشریع نمی‌داند. بنابراین، اخلاق و شریعت دو حوزه کاملاً منفک و بی‌ارتباط نیستند، اما اعتبار هر داوری اخلاقی نیز صرفاً به انتساب آن به شریعت وابسته نیست.

بر این اساس، معیار ارزیابی ادله در مقام فهم و استنباط را نمی‌توان صرفاً به منشأ نقلی یا عقلی آنها فروکاست. آنچه در این مقام اهمیت می‌یابد، میزان اعتبار معرفتی دلیل، قوت استدلال، انسجام شواهد و درجه وثوق عقلایی حاصل از آن است. (سبحانی، ۱٤۱۵ق، ج۲، ص.۱۹۰) ازاین‌رو، اگر یک داوری اخلاقی از پشتوانه عقلایی و معرفتی کافی برخوردار باشد، نمی‌توان صرفاً به دلیل اخلاقی بودن منشأ آن، آن را از فرایند ارزیابی ادله کنار گذاشت؛ همان‌گونه که صرف انتساب یک برداشت به متن دینی نیز بدون احراز دلالت و اعتبار آن، برای ترجیح آن کافی نیست. در نتیجه، نزاع میان اخلاق و فقه در این تقریر، بیش از آنکه نزاع میان عقل و نقل باشد، نزاع میان ادله‌ای است که باید بر اساس قواعد معتبر معرفت‌شناختی و عقلایی سنجیده شوند.

مبنای سنتی فقه امامیه بر آن است که حجیت ادله ظنی تابع جعل یا امضای شارع است و صرف پیدایش ظن برای اعتباربخشی به یک گزاره کفایت نمی‌کند. بر این اساس، در مواردی که یک داوری اخلاقی یا عقلایی ظنی با ظهور یک دلیل نقلی معتبر تعارض پیدا کند، غالب اصولیان جانب دلیل نقلی را ترجیح می‌دهند؛ زیرا حجیت آن را مستند به امضای شارع می‌دانند، در حالی که برای داوری اخلاقی چنین پشتوانه‌ای به‌صورت مستقیم در نظر گرفته نمی‌شود (کلباسی، ۱۳۱۷، ص.۱۰۱). بااین‌حال، الگوی هم‌عرضی بر آن است که برای داوری درباره این تعارض، باید ساختار واقعی معرفت فقهی و چگونگی شکل‌گیری استنباط را نیز در نظر گرفت؛ زیرا بخش قابل توجهی از آنچه در فرایند اجتهاد به کار گرفته می‌شود، خود در قلمرو ظنون و ادله‌ای قرار دارد که اعتبار آنها با قواعد عقلایی فهم و ارزیابی می‌شود.

واقعیت آن است که بخش مهمی از معرفت فقهی در قلمرو ظنون معتبر شکل می‌گیرد. بسیاری از آیات الاحکام ظنی‌الدلاله‌اند و تعیین مراد شارع از آنها بر قواعد ظهور، قرائن عرفی و شیوه‌های تفسیری مبتنی است. روایات نیز افزون بر آنکه در موارد فراوان از حیث سند مفید قطع نیستند، حتی در فرض قطعی بودن صدور، از طریق الفاظ و ساختارهای زبانی به دست ما رسیده‌اند و فهم دلالت آنها تابع قواعد زبان، ظهورات عرفی، فضای صدور و شرایط پیرامونی است. از همین رو، برخی از اصولیین تصریح می‌کنند که نه‌تنها اکثر اخبار موجود مفید علم قطعی نیستند، بلکه حتی کتاب، سنت متواتر و روایات محفوف به قرائن نیز از حیث دلالت در قلمرو ظن قرار می‌گیرند؛ زیرا دلالت الفاظ به‌طور معمول منشأ علم قطعی نیست (مجاهد طباطبایی، ١٢٩٦ق، ص.٥٧٠). بنابراین، استنباط فقهی در بخش قابل توجهی از موارد، نه بر کشف یقینی و مستقیم مراد شارع، بلکه بر مدیریت ظنون معتبر و ترجیح میان درجات مختلف وثوق استوار است (گرجی، ١٣٧٩، صص.٢٥٠).

این ویژگی معرفت‌شناختی فقه، زمینه مهمی برای صورت‌بندی الگوی هم‌عرضی فراهم می‌کند. اگر بخشی از معرفت فقهی در قلمرو ظنون معتبر شکل می‌گیرد، آنگاه ارزیابی یک دلیل فقهی نمی‌تواند از سنجش عقلایی قوت و اعتبار آن بی‌نیاز باشد. در این صورت، هنگامی که یک داوری اخلاقی نیز بر شواهد عقلایی و ادله‌ای با درجه بالایی از وثوق استوار باشد، نمی‌توان صرف اخلاقی بودن منشأ آن را دلیل بر عدم اعتبار معرفتی‌اش دانست.

تحلیل مبنای حجیت ادله نیز مؤید اهمیت این مسئله است. شهید صدر با بررسی ادله حجیت نشان می‌دهد که بخش مهمی از این ادله ماهیتی لبّی دارند و در نهایت به سیره عقلائیه، سیره متشرعه و اجماع بازمی‌گردند. بر این اساس، ادله لفظی حجیت نیز، در صورت تمامیت، چیزی فراتر از امضای همان بنای عقلایی نیست و نمی‌توان برای آنها اطلاقی فراتر از حدود سیره عقلاء فرض کرد (صدر، ١٤٢٢ق: ٥٦٦/٣). وی همچنین تصریح می‌کند که سیره عقلائیه در مواردی که خبر ظنی با ظهور قطعی کلام شارع تعارض داشته باشد، به صرف نقل ظنی تعبّد نمی‌کند؛ زیرا در چنین شرایطی، عقلاء برای خبر ظنی در برابر ظهور قطعی، اعتبار یکسانی قائل نیستند. این تحلیل نشان می‌دهد که حتی در نظام اصولی نیز حجیت دلیل ظنی با ارزیابی عقلاییِ درجه وثوق و نسبت آن با دیگر قرائن پیوند دارد.

الگوی هم‌عرضی می‌کوشد نسبت اخلاق و شریعت را در سطح معرفت‌شناختی بازسازی کند؛ بدین معنا که سیره عقلاء و داوری‌های اخلاقی معتبر، نه به‌عنوان منابع مستقل تشریع، بلکه به‌مثابه قرائنی مؤثر در فهم شریعت و ارزیابی ادله فقهی به کار می‌روند. بر این اساس، اصول اخلاقیِ برخوردار از پشتوانه

عقلایی کافی می‌توانند در فهم نص، تشخیص موضوع و کشف ملاک حکم، به‌ویژه در ارزیابی دلالت‌های ظنی و قابل مناقشه، نقش تفسیری، قرینه‌ای و گاه تقییدی ایفا کنند.

تمایز این الگو با دیدگاه‌های پیشین در سه نکته است: استقلال معرفتی نسبی اخلاق از شریعت، عدم تقدم مطلق اخلاق بر شریعت و امکان تعامل روشمند داوری‌های اخلاقی معتبر با ادله فقهی در فرایند اجتهاد. بنابراین، هم‌عرضی معرفتی به معنای برابری دو نظام در مقام تشریع نیست، بلکه بر تعامل فقه و اخلاق در ارزیابی معرفت‌شناختی ادله تأکید دارد؛ به‌گونه‌ای که شریعت همچنان مرجع تشریع، فقه دانش انسانیِ فهم و استنباط آن و اخلاق یکی از قرائن عقلایی مؤثر در این فرایند است.

۳. امتداد الگوی نسبت فقه و اخلاق در روش‌شناسی اجتهاد

بررسی الگوهای مختلف درباره نسبت فقه و اخلاق نشان می‌دهد که اختلاف در این زمینه صرفاً اختلافی انتزاعی در قلمرو کلام، فلسفه اخلاق یا اصول فقه نیست، بلکه می‌تواند در تلقی از فرایند استنباط و عناصر دخیل در تحصیل حجت نیز آثار روش‌شناختی داشته باشد. بااین‌حال، این تفاوت را نباید به‌سادگی به دو پارادایم مستقل و متقابل با عنوان اجتهاد وظیفه‌گرا و اجتهاد نتیجه‌گرا فروکاست؛ زیرا در گفتمان متعارف اجتهاد، نقطه عزیمت مجتهد، کشف حکم به معنای تحصیل حجت معتبر است و حجت نیز دلیلی است که در مقام عمل منجّز یا معذّر باشد. از این منظر، مجتهد می‌کوشد بر اساس منابع و قواعد معتبر، دلیلی برای حکم شرعی بیابد که بتوان بر اساس آن، تکلیف مکلف را تعیین کرد.

بنابراین، آنچه در این پژوهش با عناوین اجتهاد وظیفه‌گرا و اجتهاد نتیجه‌گرا از آن یاد می‌شود، اصطلاحات تحلیلی برای توصیف دو نحوه صورت‌بندی نقش پیامدها، موضوع، ملاکات و ملاحظات اخلاقی در فرایند تحصیل حجت است، نه دو مکتب یا پارادایم مستقل در درون علم اصول. بر اساس این تفکیک، در یک تقریر، فرایند اجتهاد عمدتاً بر احراز حجیت ادله و استنباط تکلیف بر اساس منابع معتبر متمرکز می‌شود و ملاحظات مربوط به آثار و پیامدهای حکم عمدتاً پس از تعیین حکم و در چارچوب قواعد فقهی وارد می‌شوند؛ در تقریر دیگر، تشخیص موضوع، فهم ملاک حکم، غایت تشریع و برخی پیامدهای مترتب بر اجرای آن می‌توانند در همان فرایند فهم و ارزیابی ادله نیز نقش ایفا کنند. بنابراین، تفاوت اصلی در دامنه عناصری است که در تحصیل و ارزیابی حجت شرعی دخالت داده می‌شوند.

اهمیت این تمایز در بحث نسبت فقه و اخلاق از آن جهت است که نوع تلقی از استقلال یا وابستگی اخلاق نسبت به شریعت، می‌تواند بر این پرسش اثر بگذارد که آیا داوری اخلاقی صرفاً پس از استنباط حکم و در مقام ارزیابی آثار آن قابل طرح است، یا آنکه می‌تواند به‌عنوان یکی از قرائن عقلایی در فرایند فهم موضوع، تشخیص ملاک و ارزیابی دلالت ادله نیز مورد توجه قرار گیرد. از این منظر، مسئله اصلی

مقاله همچنان نسبت اخلاق و شریعت است و بحث روش‌شناسی اجتهاد، پیامد ثانوی این نسبت در سطح فرایند استنباط است.

۳/۱. اجتهاد مبتنی بر تحصیل حجت

یکی از تقریرهای روش‌شناختی را می‌توان با عنوان تحلیلی اجتهاد وظیفه‌گرا توصیف کرد؛ مقصود از این عنوان، رویکردی است که در آن نقطه کانونی فرایند اجتهاد، تحصیل حجت معتبر برای تعیین وظیفه شرعی است. در این رویکرد، مجتهد در مقام تشریع قرار ندارد، بلکه می‌کوشد از طریق کتاب، سنت و دیگر ادله و اصول معتبر، حکم شرعی را کشف و برای مکلف تعیین کند. ازاین‌رو، اعتبار حکم در درجه نخست به حجیت دلیلی وابسته است که بر اساس آن استنباط شده است، نه به ارزیابی مستقل پیامدهای خارجی آن.

مبنای این تلقی آن است که مجتهد، شارع حکم نیست، بلکه مستنبط آن است و نمی‌تواند صرفاً بر اساس ملاحظات شخصی، ذوق اخلاقی یا ارزیابی نتایج اجتماعی، حکمی را تأسیس یا دگرگون کند. وظیفه او بازگرداندن مسائل و حوادث نوپدید به اصول و قواعد شرعی مستفاد از منابع معتبر و احراز حجت برای تعیین حکم است. ازاین‌رو، آنچه در فرایند اجتهاد اهمیت اساسی دارد، تشخیص دلالت ادله، احراز حجیت آنها و تعیین نسبت آنها با موضوع مورد بحث است، نه ترجیح یک حکم صرفاً به دلیل پیامد مطلوب آن (عراقی، ۱۳۸۸، ص.۷۲).

پیش‌فرض مهم این رویکرد، تلقی از شریعت به‌عنوان نظامی حکیم و جامع است (شاکرین، ۱۳۹۰، ص.۲۲۵). بر اساس این تلقی، احکام شرعی بر مبنای مصالح و مفاسد واقعی جعل شده‌اند و مجتهد موظف است از طریق ادله معتبر، آنچه را شرع در مقام تکلیف تعیین کرده است کشف کند. بنابراین، نامطلوب بودن پیامد ظاهری یک حکم در شرایطی خاص، به‌خودی‌خود برای بی‌اعتبار دانستن آن کافی نیست؛ زیرا ابتدا باید بررسی شود که آیا این پیامد در چارچوب خود نظام فقهی و قواعد حاکم بر حکم، موجب تغییر موضوع، تحقق عنوان ثانوی یا تعارض و تزاحم شده است یا خیر.

از این منظر، نص‌محوری به این معنا است که منشأ حجیت حکم شرعی باید در چارچوب ادله و قواعد معتبر اجتهادی احراز شود. فقیه می‌تواند در فهم نص از عرف، زبان، موضوع‌شناسی، قرائن عقلی و عقلایی بهره گیرد، اما نتیجه این فرایند باید در نهایت به حجتی معتبر برای نسبت دادن حکم به شریعت منتهی شود. به تعبیر شهید مطهری، فقیه موضوعات گوناگون را از حیث تعلق حکم شرعی به افعال انسان بررسی می‌کند و عبادات، معاملات، سیاست و قضا را در یک دستگاه کلی استنباطی مورد مطالعه قرار می‌دهد (مطهری، بی‌تا، ج۲۰، ص.۱۲۱). در چنین چارچوبی، توجه به

پیامدهای حکم نیز منتفی نیست. فقه برای شرایطی که اجرای حکم اولیه ممکن است با ضرر، حرج، اضطرار، تزاحم یا اختلال در نظام اجتماعی همراه شود، سازوکارهای درونی متعددی پیش‌بینی کرده است. قواعدی مانند نفی ضرر، نفی عسر و حرج، اضطرار، اهم و مهم، حفظ نظام، نفی سبیل و ملاحظات مربوط به مصالح عمومی، امکان توجه به واقعیت‌های متغیر را در درون ساختار اجتهادی فراهم می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، صص.۵۰).

بنابراین، تفاوت این رویکرد با آنچه در این پژوهش نتیجه‌گرا نامیده می‌شود، در بی‌اعتنایی یا اعتنای مطلق به پیامدها نیست. هر دو رویکرد می‌توانند پیامدهای حکم را مورد توجه قرار دهند؛ تفاوت در این است که در تقریر نخست، پیامدها عمدتاً از طریق عناوین و قواعدی که خود از حجیت شرعی برخوردارند در فرایند استنباط اثر می‌گذارند. در نتیجه، اگر اجرای حکم اولیه با پیامدی نامطلوب همراه شود، فقیه ابتدا باید بررسی کند که آیا عنوان ثانوی، تزاحم، تغییر موضوع یا یکی از قواعد معتبر فقهی محقق شده است یا خیر. صرف نامطلوب بودن نتیجه، بدون احراز یکی از این عناوین، برای تغییر حکم کفایت نمی‌کند.

۳/۲. گسترش عناصر مؤثر در تحصیل حجت

در برابر تقریری که نقش اصلی را به احراز حجت از طریق ادله و قواعد معتبر اختصاص می‌دهد، می‌توان تقریر دیگری را از فرایند اجتهاد شناسایی کرد که در آن، دامنه عناصر مؤثر در تحصیل حجت گسترده‌تر می‌شود. در این تقریر، توجه به موضوع حکم، ملاک و غایت تشریع و آثار مترتب بر اجرای حکم لزوماً به مرحله پس از استنباط و اجرای آن محدود نمی‌شود؛ بلکه در برخی موارد می‌تواند در فهم دقیق‌تر ادله و ارزیابی برداشت فقهی نیز مؤثر باشد. تعبیر اجتهاد نتیجه‌گرا در این پژوهش صرفاً برای اشاره به همین ویژگی تحلیلی به کار می‌رود و به معنای ترجیح مطلق نتیجه عرفی بر دلیل شرعی نیست.

بر این اساس، پیامدهای حکم می‌توانند در مراحل مختلف فرایند اجتهاد نقش داشته باشند. گاه شناخت دقیق پیامد یک حکم به تشخیص موضوع و مصداق کمک می‌کند؛ گاه توجه به آثار و غایات حکم می‌تواند در فهم ملاک تشریع مؤثر باشد؛ و در برخی موارد، ناسازگاری آشکار یک برداشت فقهی با ملاک قطعی یا غایت مسلم یک حکم می‌تواند زمینه بازبینی در فهم اولیه دلیل را فراهم کند. در اینجا پیامد به‌خودی‌خود حجت نیست، بلکه می‌تواند قرینه‌ای در فرایند تحصیل حجت باشد؛ مشروط بر آنکه بتوان نقش آن را در چارچوب قواعد معتبر استنباط توضیح داد.

ازاین‌رو، این رویکرد را نباید با مصلحت‌اندیشی مستقل از منابع شرعی یکسان دانست. مقصود آن نیست که فقیه بتواند صرفاً به دلیل مطلوب بودن یک نتیجه اجتماعی، از دلیل معتبر شرعی عدول کند. مسئله این است که در بسیاری از موارد، شناخت موضوع، فهم عرفی دلیل، کشف ملاک، تعیین قلمرو حکم و ارزیابی نسبت میان حکم و غایت آن، بدون توجه به واقعیت خارجی و آثار حکم امکان‌پذیر نیست. بنابراین، توجه به پیامد زمانی در فرایند اجتهاد اعتبار پیدا می‌کند که بتواند در چارچوب منابع و قواعد معتبر، به تحصیل حجت کمک کند.

با این تقریر، می‌توان برخی تحولات روش‌شناختی در فقه معاصر را به‌عنوان گسترش عناصر دخیل در اجتهاد تحلیل کرد؛ تحولی که در آن فقیه علاوه بر بررسی متن و دلالت ادله، به موضوع‌شناسی، واقعیت اجتماعی، ملاکات و غایات احکام نیز توجه بیشتری نشان می‌دهد.

۳/۲/۱.گسترش قلمرو اجتهاد در اندیشه شهید سیدمحمدباقر صدر

یکی از زمینه‌های مهم برای بررسی این تحول روش‌شناختی را می‌توان در تغییر افق موضوعات و اهداف اجتهاد مشاهده کرد. شهید سیدمحمدباقر صدر با نقد تمرکز تاریخی فقه شیعه بر حوزه رفتارهای فردی، بر این نکته تأکید می‌کند که محدود شدن اجتهاد به مسائل شخصی مکلفان بیش از آنکه مقتضای ذاتی شریعت باشد، با شرایط تاریخی انزوای سیاسی و اجتماعی فقه ارتباط داشته است. از نظر وی، رسالت اجتهاد صرفاً بیان وظایف فردی نیست، بلکه فقه باید ظرفیت تنظیم مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و ارائه الگوی اداره جامعه را نیز داشته باشد (صدر، ۱۳۷٤، صص.۳۰).

اهمیت این تحول برای بحث حاضر در آن است که گسترش قلمرو موضوعات اجتهاد، خودبه‌خود دامنه موضوع‌شناسی و عناصر مورد نیاز برای تحصیل حجت را نیز گسترش می‌دهد. در مسائل اجتماعی، تشخیص موضوع حکم، فهم روابط میان نهادها، شناخت آثار اجتماعی تصمیمات و توجه به ساختار کلی نظام اجتماعی می‌تواند بخشی از فرایند استنباط را تشکیل دهد. از این منظر، هرچه موضوع اجتهاد از رفتار فردی به مناسبات پیچیده اجتماعی گسترش یابد، استنباط نیز به معرفت گسترده‌تری درباره موضوع و آثار حکم نیازمند خواهد بود.

بر همین مبنا، توسعه قلمرو اجتهاد می‌تواند زمینه بازاندیشی در شیوه فهم نصوص را نیز فراهم کند. نصوص شرعی در این تقریر صرفاً به صورت منفرد و فارغ از ساختار کلی شریعت مطالعه نمی‌شوند، بلکه ارتباط آنها با اهداف تشریع و نظام کلی احکام نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. از این جهت، فهم

اجتماعی نصوص می‌تواند مکمل فهم لفظی آنها باشد، نه جایگزین آن؛ و فقیه در کنار کشف دلالت دلیل، به موضوع و کارکرد حکم در ساختار کلی شریعت نیز توجه می‌کند (همان: ۳۳ـ۳۶).

۳/۲/۲.توجه به موضوع، ملاک و پیامد در اندیشه امام خمینی

در اندیشه امام خمینی نیز، هرچند اصطلاح اجتهاد نتیجه‌گرا به کار نرفته است، برخی مبانی و شیوه‌های استدلال ایشان ظرفیت آن را دارند که به‌عنوان نمونه‌ای از گسترش عناصر مؤثر در فرایند تحصیل حجت بررسی شوند. این امر را باید در چارچوب کلی نظریه اجتهاد ایشان فهم کرد؛ به این معنا که توجه به زمان و مکان، شناخت دقیق موضوع و ملاحظه شرایط و مصالح اجتماعی می‌تواند در فهم حکم و تعیین قلمرو آن مؤثر باشد. از این منظر، تغییر شرایط ممکن است در تشخیص موضوع و تعیین حدود و قلمرو حکم اثر بگذارد، نه اینکه صرفاً در مرحله اجرای حکم مورد توجه قرار گیرد (خمینی، ۱۳۸۹، ج۲۱، ص.۲۸۹).

نمونه برجسته این شیوه را می‌توان در تحلیل امام خمینی از حیل ربا در کتاب البیع مشاهده کرد. ایشان صرف وجود روایاتی را که بر جواز برخی حیل برای رهایی از عنوان ربوی دلالت دارند، برای پذیرش مفاد آنها کافی نمی‌داند، بلکه اعتبار این روایات را در ارتباط با مجموعه‌ای از قرائن و مبانی درون‌دینی، از جمله نسبت آنها با قرآن و سنت، ملاک تحریم ربا و آثار واقعی مترتب بر آن بررسی می‌کند. استدلال ایشان بر این مبنا استوار است که قرآن، ربا را مصداق ظلم معرفی کرده و در روایات نیز مفاسدی همچون فساد، ظلم، نابودی اموال، ترک قرض و از میان رفتن معروف، به‌عنوان مبنای تحریم ربا مطرح شده است. بنابراین، اگر یک حیله قراردادی صرفاً عنوان حقوقی معامله را تغییر دهد، اما در واقع همان رابطه اقتصادی و همان آثار و مفاسد ربوی را حفظ کند، تغییر عنوان به‌تنهایی نمی‌تواند برای اثبات جواز کافی باشد (خمینی، ۱٤۲۱ق، ج۵، صص.۵۲۹).

اهمیت این استدلال برای بحث روش‌شناختی حاضر در این است که آثار واقعی فعل در اینجا صرفاً به‌عنوان نتیجه‌ای پس از تعیین حکم مطرح نیستند، بلکه می‌توانند در فهم نسبت میان موضوع، عنوان فقهی و ملاک حکم نیز نقش داشته باشند. امام خمینی در تحلیل حیل ربا نشان می‌دهد که اگر از یک سو گرفتن زیاده در برابر تأخیر را ظلم و حرام بدانیم و از سوی دیگر همان زیاده را صرفاً از طریق تغییر عنوان قراردادی جایز بشماریم، میان عنوان حقوقی و ملاک حکم ناسازگاری پدید می‌آید. از منظر عرف نیز هنگامی که دو عمل از حیث آثار اقتصادی و اجتماعی تفاوت ماهوی ندارند، صرف تفاوت در قالب حقوقی نمی‌تواند به‌تنهایی برای اثبات تفاوت حکم کافی باشد (خمینی، ۱٤۲۱ق، ج ۲، صص.۵۵۳).

در این چارچوب، پیامدهای واقعی فعل در اندیشه امام خمینی، جایگزین مستقل حجت شرعی نیستند، بلکه در کنار موضوع‌شناسی، تشخیص ملاک و ارزیابی قرائن، می‌توانند در فهم دلیل و احراز حجت نقش داشته باشند. بر این اساس، استقلال معرفتی نسبی اخلاق نیز به معنای مرجعیت مستقل آن در تشریع یا تقدم مطلق بر شریعت نیست؛ بلکه داوری‌های اخلاقی معتبر، در تعامل با منابع و قواعد فقهی، می‌توانند به فرایند استنباط یاری رسانند.

از این منظر، اجتهاد وظیفه‌گرا و اجتهاد نتیجه‌گرا دو الگوی تحلیلی‌اند، نه دو مکتب متقابل با غایات متفاوت؛ زیرا هدف هر دو، تحصیل حجت معتبر شرعی است. تفاوت آن‌ها در دامنه عناصر و قرائن مؤثر در این فرایند است: اجتهاد وظیفه‌گرا بیشتر بر ادله و قواعد شناخته‌شده تمرکز دارد، درحالی‌که اجتهاد نتیجه‌گرا توجه گسترده‌تری به موضوع، ملاک، غایت و پیامدهای حکم نشان می‌دهد. بنابراین، تحول در روش‌شناسی اجتهاد را باید در گسترش شبکه قرائن مؤثر در کشف حجت جست‌وجو کرد، نه در جایگزینی پیامدها به‌جای ادله شرعی.

نتیجه گیری:

پژوهش حاضر با بررسی مبانی و پیامدهای چهار الگوی تحلیلی در تبیین نسبت فقه و اخلاق یعنی یگانگی، وابستگی اخلاق به شریعت (در دو تقریر اشعری و امامی)، تقدم اخلاق، و هم‌عرضی معرفتی، نشان داد که مسئله اصلی این نسبت، صرفاً تعیین قلمرو دو دانش نیست، بلکه به پرسشی بنیادی‌تر درباره معیار اعتبار معرفتی و حدود عقلانیت اجتهادی بازمی‌گردد.

الگوهای مبتنی بر تقدم فقه (یگانگی، اشعری و امامی) با وجود تفاوت‌های مبنایی، در نهایت مرجعیت نهایی را برای شریعت حفظ می‌کنند و به همین دلیل، ظرفیت محدودی برای مداخله مستقل داوری اخلاقی در فرآیند اجتهاد دارند. در این الگوها، داوری اخلاقی عمدتاً به مرحله پس از استنباط و در چارچوب عناوین و قواعد فقهیِ دارای حجیت شرعی وارد می‌شود. در مقابل، الگوی تقدم اخلاق با قرار دادن ارزش‌های اخلاقی در جایگاه معیار ارزیابی فهم دینی، امکان نقد و ابطال معرفت‌شناختی برخی فتاوا را بر اساس ناسازگاری آنها با اصول اخلاقی مطرح می‌کند؛ اما این الگو نیز به‌تنهایی نمی‌تواند رابطه فقه و اخلاق را به‌گونه‌ای تبیین کند که هم استقلال معرفتی دو حوزه حفظ شود و هم امکان تعامل روشمند آنها در فرآیند استنباط فراهم آید.

ازاین‌رو، پژوهش حاضر از الگوی هم‌عرضی معرفتی دفاع می‌کند. مقصود از هم‌عرضی در اینجا همسانی یا یگانگی دو حوزه نیست، بلکه ناظر به هم‌سطح بودن ادله اخلاقی و فقهی در مقام ارزیابی معرفت‌شناختی است. بر اساس این الگو، فقه و اخلاق دو نظام هنجاری متمایز با منابع و کارکردهای خاص خود هستند که می‌توانند در فرآیند فهم و استنباط با یکدیگر تعامل کنند. در این چارچوب، هیچ‌یک به‌صورت مطلق تابع دیگری نیست و در مقام تعارض، معیار ترجیح صرفاً فقهی یا اخلاقی بودن دلیل نیست، بلکه قوت معرفت‌شناختی، وثوق عقلایی و توان تبیینی آن اهمیت دارد. این مبنا با تحلیل سیره عقلاء نیز سازگار است که در آن، میان ظن نقلی و ظن عقلی صرفاً به دلیل منشأ آنها تفاوتی در حجیت وجود ندارد و دلیل اقوی می‌تواند در مقام داوری مقدم شود.

بر اساس این الگو، دوگانه تحلیلی اجتهاد وظیفه‌گرا و اجتهاد نتیجه‌گرا که در این پژوهش صرفاً دو الگوی توصیف دامنه عناصر مؤثر در تحصیل حجت‌اند، معنای دقیق‌تری پیدا می‌کند. در الگوی نخست، نقطه کانونی اجتهاد، احراز حجت از طریق ادله و قواعد معتبر است و پیامدها عمدتاً از طریق عناوین و قواعد فقهیِ دارای حجیت شرعی در استنباط دخالت می‌کنند. در الگوی دوم، دامنه قرائن و مقدمات مؤثر در تحصیل حجت گسترده‌تر می‌شود و موضوع‌شناسی، کشف ملاک، توجه به غایت تشریع و ارزیابی پیامدهای واقعی حکم نیز می‌توانند در مراحل فهم و ارزیابی دلیل ایفای نقش کنند. بنابراین، پذیرش استقلال معرفتی نسبی اخلاق به گسترش این دامنه

می‌انجامد؛ بدین معنا که داوری اخلاقی معتبر، در صورت برخورداری از وثوق عقلایی کافی، می‌تواند به‌عنوان یکی از قرائن در فهم موضوع، کشف ملاک و ارزیابی ادله وارد شود، بی‌آنکه جایگزین ادله شرعی گردد.

تحلیل روش اجتهادی امام خمینی، به‌ویژه در نقد حیل ربا، شاهدی مهم برای امکان چنین قرائتی است. تأکید وی بر نقش زمان و مکان و تأثیر تحولات اجتماعی بر موضوعات احکام نشان می‌دهد که اجتهاد را نمی‌توان فرآیندی منفصل از واقعیت‌های متغیر اجتماعی دانست. افزون بر آن، در تحلیل وی از حیل ربا، صرف تغییر صورت حقوقی معامله برای رفع حرمت کافی نیست؛ زیرا اگر ملاک تحریم ربا، ظلم و مفاسدی چون فساد و نابودی اموال باشد، باقی ماندن همان آثار واقعی با تغییر عنوان قراردادی نمی‌تواند به‌سادگی موجب تغییر حکم شود. از این منظر، پیامد و مفسده فعل در فهم رابطه میان حکم، موضوع و ملاک تشریع نقش اجتهادی پیدا می‌کند، نه اینکه جایگزین دلیل شرعی شود.

یافته نهایی پژوهش آن است که می‌توان از الگویی از اجتهاد دفاع کرد که در آن، وفاداری به منابع شرعی و توجه به واقعیت و پیامدهای حکم در یک ساختار تعاملی جمع می‌شوند. چنین الگویی نه به فقه متن‌گریز می‌انجامد و نه اخلاق را به تابع فقه فرو می‌کاهد؛ بلکه با پذیرش هم‌عرضی معرفتی فقه و اخلاق، امکان بازاندیشی در فهم موضوع، ملاک، غایت و آثار حکم را فراهم می‌کند. نوآوری اصلی پژوهش در پیوند دادن الگوی هم‌عرضی معرفتی با دوگانه تحلیلی اجتهاد وظیفه‌گرا و اجتهاد نتیجه‌گرا است؛ پیوندی که می‌تواند چارچوبی منسجم برای فهم ظرفیت‌های اجتهاد معاصر در مواجهه با مسائل پیچیده اخلاقی و اجتماعی فراهم آورد.

منابع:

١. آملی، هاشم (١٣٩٥ق). القواعد الفقهیة و الاجتهاد و التقلید. قم: المطبعة العلمیة.
٢. احمدی، محمدامین (١٣٨٤). انتظار بشر از دین. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
٣. النیشابوری، عبدالرحمن (١٤٠٦ق). الغنیة فی اصول الدین. بیروت: موسسة الکتب الثقافیة.
٤. باقلانی، محمد بن طیب (١٤٠٧ق). التمهید. بیروت: دارالفکر.
٥. تفتازانی، سعدالدین (١٤٠٩ق). شرح المقاصد. قم: منشورات الشریف الرضی.
٦. حب الله، حیدر. (٢٠٢٥). دور الاجتهاد الأخلاقی فی استنباط الشریعة: تحلیل مقارن لنظریّات العلاقة بین النصّ الشرعی والعقل الأخلاقی. التفکیر الدینی ومفاهیم الأخلاق والتاریخیة والشأن العام بین المطلق والنسبی (صص. ١–٢٠). النادی الثقافی فی سلطنة عمان.
٧. جوادی آملی، عبدالله (١٣٨١). فلسفه حقوق بشر. قم: اسراء.
٨. خمینی، روح‌الله (١٣٨٩). صحیفه امام. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
٩. خمینی، روح‌الله (١٤٢١ق). کتاب البیع. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
١٠. خویی، ابوالقاسم (١٤٢٢ق). محاضرات فی أصول الفقه. قم: مؤسسه احیاء آثار السید الخوئی.
١١. سبحانی، جعفر (١٤١٥ق). الرسائل الأربع. قم: مؤسسه امام صادق(ع).
١٢. سبحانی، جعفر (١٤٢٤ق). الإلهیات علی هدی الکتاب والسنة والعقل. قم: مؤسسه امام صادق(ع).
١٣. سنجابی، نسرین و شکربیگی، علیرضا (١٣٩٧). «بررسی رابطه فقه و اخلاق». پژوهش‌های اخلاقی، سال ٨، شماره ٤. http://akhlagh.saminatech.ir/fa/Article/١٧٠٥٢
١٤. سوزنچی، حسین (١٣٩٩). «تمایز فقه و اخلاق؛ تأملی در یک اشتباه تاریخی». فصلنامه حکمت اسلامی، دوره ٧، شماره ١. https://fhi.hekmateislami.com/article_١١٢٦٥٩.html
١٥. سیوری، مقداد بن عبدالله (١٤٠٣ق). نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة. قم: کتابخانه آیتالله مرعشی نجفی.
١٦. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (١٤٠٤ق). الملل والنحل. بیروت: دارالمعرفة.
١٧. شهید اول، محمد بن مکی (١٤١٩ق). ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة. قم: مؤسسه آل‌البیت(ع).
١٨. شهید ثانی، زینالدین بن علی (١٤١٦ق). تمهید القواعد الأصولیة و العربیة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۱۹. شیروانی، علی (۱۳۸٦). اخلاق هنجاری. تهران: کانون اندیشه جوان.

۲۰. صدر، سید محمدباقر (۱۳۷۳). «روند آینده اجتهاد». ترجمه محمدمهدی آصفی. مجله فقه اهل‌بیت(ع)، سال ۱، شماره ۱. http://noo.rs/hCHwJ

۲۱. صدر، سید محمدباقر (۱٤۲۲ق). دروس فی علم الأصول. قم: دار الهدی.

۲۲. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱٤۰۷ق). تجرید الاعتقاد. قم: منشورات الشریف الرضی.

۲۳. عراقی، ضیاءالدین (۱۳٦۳). تحریر الأصول. قم: مهر.

۲٤. عراقی، ضیاءالدین (۱۳۸۸). الاجتهاد و التقلید. قم: نوید اسلام.

۲۵. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱٤۳۰ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

۲٦. علی‌تبار، رمضان (۱٤۰۲). «فقه اخلاق‌مدار (نسبت و مناسبات فقه و اخلاق)». فصلنامه کتاب نقد، دوره ۲٤، شماره ۱۰۵. https://naghd.iict.ac.ir/article_۷۳٤٦٤۷.html.

۲۷. علیان، محمد عرسان (۲۰۰۸م). دلیل العقل عند الشیعة الإمامیة. بیروت: مرکز الحضارة لتنمیة الفکر الإسلامی.

۲۸. غزالی، محمد (۱٤۱۳ق). المستصفی من علم الأصول. بیروت: دارالکتب العلمیة.

۲۹. غزالی، محمد (۱٤۱۷ق). إحیاء علوم الدین. بیروت: دارالمعرفة.

۳۰. فنایی، ابوالقاسم (۱۳۸٤). دین در ترازوی اخلاق. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۳۱. فنایی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). اخلاق دین‌شناسی. تهران: نگاه معاصر.

۳۲. فنائی، ابوالقاسم. (۱٤۰٤). نقش ملاحظات اخلاقی در استدلال فقهی. دین و دنیای معاصر ۱۲ (۲)، ۵-۵۰. https://doi.org/۱۰.۲۲۰۹٦.۱۳۱۸/rc.۲۰۲٦.۲۰۹۰۹۲٦.

۳۳. فیض کاشانی، ملا محسن (۱٤۲۱ق). المحجة البیضاء. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۳٤. قابل، احمد (۱۳۸۷). «فقه و ترازوی اخلاق». بازتاب اندیشه، شماره ۱۰۲. http://noo.rs/svCt۲

۳۵. قاضی عبدالجبار (۱۹۹٦م). شرح الأصول الخمسة. قاهره: مکتبة وهبة.

۳٦. کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا بن هادی (بیتا). باب مدینة العلم. [بیجا]: مؤسسه کاشف الغطاء.

۳۷. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). تاریخ فقه و فقها. تهران: سمت.

۳۸. مازندرانی، محمد صالح بن احمد بن شمس سروی (۱۳۸۲ق). شرح الکافی. تهران: المکتبة الإسلامیة.

۳۹. مجاهد طباطبایی، سید محمد (۱۲۹٦ق). القواعد و الفوائد و الاجتهاد و التقلید (مفاتیح الأصول). قم: مؤسسه آل‌البیت(ع).

٤٠. مظفر، محمدرضا (١٣٧٥). أصول الفقه. قم: اسماعیلیان.

٤١. مطهری، مرتضی (بی‌تا). فقه و حقوق (مجموعه آثار). تهران: صدرا.

٤٢. مصباح یزدی، محمدتقی (١٣٨١). آموزش فلسفه اخلاق. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

٤٣. مکارم شیرازی، ناصر (١٣٧٥). «پرسش‌های نوپیدای فقهی». مجله فقه اهل‌بیت(ع)، شماره ٨. http://noo.rs/oRlvr

٤٤. مکارم شیرازی، ناصر (١٤٢٧ق). دائرة المعارف فقه مقارن. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی‌طالب(ع).

٤٥. مکارم شیرازی، ناصر (١٤٢٨ق). أنوار الأصول. قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب(ع).

٤٦. موسوی بجنوردی، سید محمد (1385). بررسی نقش اخلاق در فقه و حقوق با رویکردی بر نظریات حضرت امام خمینی. پژوهشنامه متین ٨ (٣٣)، ٢٣-٤٢. https://dor.isc.ac/dor/٢٠.١٠٠١.١.٢٤٢٣٦٤٦٢.١٣٨٥.٨.٣٢٣١.٢.١ .

٤٧. موسوی بجنوردی، سید محمد؛ تکمیلی نژاد، عاطفه کبیر (١٣٩٠). جایگاه عدالت و اخلاق در فقه و حقوق اسلامی با رویکردی بر آرای امام خمینی. پژوهشنامه متین ١٣ (٥١)، ١-١٨. https://dor.isc.ac/dor/٢٠.١٠٠١.١.٢٤٢٣٦٤٦٢.١٣٩٠.١٣.٥١.٢.٦ .

٤٨. هاشمی شاهرودی، سید محمود (١٤٢٣ق). موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت(ع).